بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 14 بهمن 1393

صحبت سر این بود که آیا در جایی که میت دین مستوعب داشته باشد ورثه مالک هستند یا مالک نیستند. دو تا استدلال برای اثبات مالکیت شده بود. که در واقع از طریق نقض قول مخالف اثبات این ادعا شده بود. گفته بودند که اگر میت مالک نباشد، اگر ورثه مالک نباشند حق حلف ندارند، این یک استدلال بود که این گذشت. استدلال دوم این بود که اگر ورثه مالک نباشند در جایی که در فاصله بین مرگ میت و اداء دین بعضی از ورثه از دنیا رفته باشند. و بعد دین ادا شود از خارج ترکه. اینجا کأنه مسلم هست که ورثه آن شخصی که از دنیا رفته است جانشین پدرش می شود. این کاشف از این است که مالک بوده اند که به ورثه شان رسیده است. اگر میت دو تا پسر داشته است حسن و حسین. دین مستوعبی هم داشته باشد. هنوز روثه تقسیم نشده است و اینها یکی از اینها از دنیا برود و بعد مثلا حسن از دنیا برود حسین بیاید دین را ادا کند یا شخص ثالثی دین را اداء کند یا دیّان ابراء کنند بالاخره دین ادا شود. بعد از مرگ یکی از ورثه . اینجا می گویند که ورّاث آن ورثه ای که از دنیا رفته است جانشین او می شوند. در حالی که اگر ورثه مالک نباشند نباید جانشینی ورّاث آنها مطرح شود. مرحوم شیخ این را اشکال را اینجوری پاسخ می دهند می فرمایند که ممکن است علت اینکه ابن الابن با عمّ آن شریک می شوند در این صورت این باشد که آن وارثی که از دنیا رفته است یک تأهل الملکیه را دارا بوده است. و این تأهل الملکیه منتقل می شود به ورثه اش. مثل حق خیار. ممکن است یک شخصی ورثه، حق خیار داشته باشند این حق خیار منتقل شود به ورثه. لازم نیست که ملکیت منتقل شود. حق خیار ممکن است منتقل شود. حق قبول در جایی که وصیتی صورت گرفته باشد ممکن است منتقل شود و همین طور هم یک مثال سومی هم شیخ می زند بحث وقف است که عند الانقراض که یک مقداری ان قلت و قلت در مورد وقف مطرح می کنند. حالا بحث وقف بماند. خب اینجا یک صحبتی هست آن این است که آیا مجرد اینکه این قضیه شرطیه صادق هست که اگر دین ادا شوئد من وارث مالک می شوم آیا این مقدار کافی هست برای اینکه ملکی برای آن وارث فرض کنیم جزو ماترک میت فرض کنیم آیا این جور قضایای تعلیقیه کفایت می کند برای اینکه این شخص را ذی حق، فرض کنید من، این مطلب را در نظر بگیرید همه انسان ها اگر معامله سودمند کنند مالک سود می شود. آیا این باعث می شود که من یک ملکی برای متصور بشود یک حقی برایم متصور شود. این جوری است مجرد اینکه این قضیه تعلیقیه صدق می کند کافی است برای این مطلب یا نه، این قضایای تعلیقیه در بعضی از صورت های خاص هست که منشأ ایجاد یک حق می شود. به نظر می رسد که ببینید بحث خیار که ما می گفتیم که بازگشتش به یک قضیه تعلیقیه است که اگر من اعمال خیار کنم مالک می شوم، یا قبول که بازگشتش این است که اگر قبول کنم مالک می شوم، این در واقع به این جهت هست که چون آن مشروط، در این قضیه، این قضیه به شرطی وابسته هست که آن شرط اختیارش با خودم است. من می توانم این اعمال خیار بکنم یا نکنم. یا مثلا در حق قبولی که برای موقوفٌ علیهم هست. می گویند اگر قبول کنم مالک می شوم. چون اختیار قبول کردن یا نکردن با خود من هست خود این کافی است برای اینکه عقلا یک حقی برای من قائل شوند. ولی مجرد اینکه، این دو مثال، مثال هایی هستند که ما نحن فیه ممکن است بگوییم فرق دارد. اینکه ممکن است از خارج آن دین ادا شود. بنابراین اینجور نیست که من مجرد اینکه اگر دین ادا شود من مالک می شوم. همین مقدار کافی نیست برای اینکه، چون اداء دین به اصطلاح الزاما در اختیار من نیست. ممکن است در اختیار من باشد یا نباشد. ما بگوییم که مجرد اینکه بعضی از افراد آن شرط در اختیار من هست کافی نیست برای اینکه صدق، یک نوع حق عقلایی برای این جاها قائل شویم. خب حالا این یک دقتی می خواهد که اصلا عقلائا آیا مجرد اینکه من می توانم این شرط را ایجاد کنم. البته این شرط ممکن است از غیر طریق من هم ایجاد شود. چون قضیه شرطیه ما این هست که اگر دین ادا شود از غیر ترکه من مالک ترکه می شوم. ادا شدن دین از خارج ترکه ممکن است من دین را ادا کنم ممکن است از طریق دیگر دین ادا شود یا به جهت ابراء خود دیّان یا به جهت تبرء شخص ثالث دین ادا شود. بگوییم مجرد اینکه بعضی از افراد شرط در اختیار من هست و من می توانم شرط را محقق کنم بدون اینکه نیازی به کسب رضایت دیگری باشد. در آن مثالی که من می زدم که اگر من معامله سود آور کنم مالک می شوم. درست است یک طرف معامله سود آور من هستم ولی یک طرف دیگرش دیگری است. گفت بنده خدا گفت که رفتم خواستگاری دختر پادشاه، گفت پنجاه درصد درست شده است پنجاه درصد من هستم که از ناحیه من مشکلی نیست. حالا این مقدار ها که کافی نیست. آن چیزی که من بتوانم با تحقق یک کاری کل کار را به اتمام برسانم. خب من فرض این است که شخصی که وارث هست می تواند با اداء دین از خارج ترکه خب مالک شود. بگوییم همین مقدار کافی است که صدق کند که یک حقی برای ورثه در این مال وجود دارد. بگوییم این مقدار، بنابراین بگوییم این فرق دارد. مجرد قضیه شرطیه ما نمی خواهیم بگوییم که قضیه شرطیه که جزایش مالکیت هست مجرد این کافی هست. قضیه شرطیه ای که تحقق شرط را من بتوانم خودم مستقلا ایجادش کنم. ولو بعضی از افرادش را. ممکن است شرط از ناحیه غیر از من هم ایجاد شود. ولی همین مقداری که من می توانم بعضی از مصادیق شرط را محقق کنم، همین کافی باشد برای اینکه بگوییم عقلا من را صاحب حق می دانند. یک مالی برای من قائل هستند که چون من می توانم که مال دار شوم. امکان مالیتی که شرط آن مالیت هم در اختیار من است. این یک جور بگوییم مرحوم شیخ که می خواهد بگوید که تأهل جزو یکی از ماترک است. به این اعتباری که من می توانم آن شرط قضیه را محقق کنم. این یک تقریب برای کلام مرحوم شیخ باشد. ولی من تصور می کنم یک تقریب دیگری ممکن است برای کلام شیخ مطرح کنیم آن تقریب یک گونه دیگری، این جور بگوییم، بگوییم ببینید ما نمی خواهیم بگوییم که هر قضیه شرطیه ای، مجرد قضیه شرطیه بودن باعث می شود که یک حقی ایجاد شود. نفس تأهل جزو حقوق شخص باشد جزو ماترک باشد. این بستگی دارد به اینکه شارع چه جوری لحاظ کرده باشد. شارع بعضی از تأهل ها را ولو به جهت اینکه مثلا قوه قریب به فعل بوده است. آن را منشأ قرار داده است برای اینکه یک حقی برای شخص قائل باشد. آن احیانا بحث این است که احیانا صدق قضیه شرطیه می تواند منشأ بشود که یک حقی اعتبار اینجا شود. ولی این نیاز به دلیل اثباتی دارد. یک دلیل اثباتی می خواهد. خب در ما نحن فیه ما می گوییم که امکان دارد. احتمال دارد شارع یان تأهلی که وارث دارد را یک مال فرض کرده باشد. و همین را گفته باشد که به ورثه منتقل می شود. و همین احتمال، نمی خواهیم اثبات هم بکنیم. همین احتمال باعث می شود که دیگر نتوانیم از این نقض استفاده کنیم. توجه بفرمایید فرض این است که ما دلیل داریم به اینکه ابن الابن با عمّ اش در مورد بحث ما شریک می شوند. می خواهیم از راه اثبات این دلیل کاشف بگیریم بر اینکه این ابن الابن که با عمّ اش شریک شده اند این کاشف از این است که شارع پدر این ابن را که از دنیا رفته است وارث قرار داده است. این را دلیل اثباتی برای وارثیت ممکن است قرار دهیم شیخ میگوید نه ممکن است به جهت مالکیت ورثه نباشد. به جهت اینکه در این جور موارد شارع نسبت به آن ورثه یک حقی قائل شده است و آن تأهل ملکیت را به منزله یک حقی قرار داده است که آن حق به ارث برده می شود. و همین مقدار کافی است برای اینکه این استدلال خراب بشود. احتمالش هم کافی است. این را توجه بفرمایید مرحوم شیخ اینجا در مسئله هشتم عبارت را یک جوری تعبیر کرده است در مسئله نهم یک جور دیگر تعبیر کرده است. من دو تا عبارتش را می خوانم مسئله نهم که تعبیر متأخرتر هست به نظر دقیق تر هست و موضوع را با دقت بیشتری مطرح کرده است. در مسئله هشتم تعبیر این هست که یمکن الجواب، می گوید استدلالاتی شده است برای اینکه ورثه مالک هستند یکی به اطلاقات تمسک شده است این را جواب می دهد

**و يمكن الجواب عن الإطلاقات: بما ذكر من الآيات المقيّدة.**

**و عن مشاركة ابن الابن: بأنّه لأجل وراثته لما «4» ترك أبوه من استحقاق الإرث لو لا الدّين،**

می گوید که کأنه چون وارث هست برای ماترک پدرش و یکی از ماترک پدرش استحقاق الارث لولا الدین است. این جوری تعبیر کرده است. لأجل وراثته لما ترک أبوه. اما در مسئله نهم تعبیر را این شکلی تعبیر نمی کند. صفحه 221

**و أمّا ما ذكر من اشتراك ابن الابن لعمّه إذا مات أبوه قبل الإيفاء فهو أعم من المطلوب؛ لاحتمال كونه لأجل انتقال تأهّل الملكيّة بعد الدين إليه من أبيه،**

ایشان می خواهد بگوید که شما به چیزی تمسک کرده اید که لازم اعم است. اگر شارع پدر را مالک قرار داده باشد که آن وارثی که از دنیا رفته است پدر را مالک قرار داده باشد خب این مشارکه ابن الابن لأبیه توجیه می شود. اگر پدر را مالک قرار نداده باشد و ذی حق قرار داده باشد. آن تأهل المالکیه را یک حقی برایش قرار داده باشد. آن هم می تواند توجه کننده مشارکت ابن الابن للأم باشد. هر دو اینها این را توجیه می کنند. وقتی لازم اعم شد از ملزوم اثبات یکی از آنها را نمی توانید بکنید. مجرد احتمال کافی است. ایشان می خواهد این استدلال، آنجا ظاهر تعبیرش این بود که کأنه عمومات الوارث یرث ماترک میت را. آن عمومات اقتضا می کند خب یکی از ما ترک استحقاق الوارث به اصطلاح لولا الدین بود. استحقاق الارث لولا الدین بود. کأنه خودعمومات ارث هم اقتضا می کرد که آن را مالک باشد. اینجا این شکلی تعبیر نمی کند. این تعبیر دوم دقیق تر به نظر می رسد. شیخ بحثش این است که همین که ما احتمال بدهیم که شارع برای ورثه به جهت اینکه می شود اگر دین ادا بشود اینها مالک می شوند یک حقی قائل شده باشد یک حقی که به ارث گذاشته می شود. همین احتمال باعث می شود که ما نتوانیم با این لازمه اثبات کنیم مالکیت ورثه را. چون لازم اعم است. این هم سازگار است با مالکیت ورثه و هم سازگار است برای اینکه ورثه ذی حق باشند مالک نباشند ولی همان قضیه شرطیه یک حقی برای ورثه اینجا ایجاد کرده باشد. و بنابراین نمی شود این را اثبات مدعا را کرد.

سوال: در این تعبیر قبلی فرقش این است فقط که مسئله احتمال را مطرح نکرده است؟ من متوجه نشدم

پاسخ: اصلا آنجا لحن این است که می گوید که جمیع ما ترک را شخص تعبیر می کند لوراثته لما ترک ابوه.

سوال: خب از جمله چیزهایی که اسم می برد حق است.

پاسخ: خب اثبات کنید که حق است چه کسی گفته است حق است؟ این تعبیر دوم احتمال را مطرح می کند و لحن این است که ما نمی خوهیم با عمومات ارث این مطلب را ثابت کنیم ما احتمال مطلب را بدهیم این احتمال کافی است برای اینکه ما نتوانیم اثبات مالکیت ورثه کنیم. همین مقدار کافی است. این مثل حق خیار و امثال اینها که ایشان می گوید که ماترک لازم نیست حتما عین، ملک باشد که به ارث برسد. ماترک ممکن است حق باشد و حق هم ارث می رسد. اینجا ممکن است از این باب باشد. پس بنابراین اثبات مالکیت ورثه با این دلیل، با این مشکل مواجه می شود که این لازمه اعم از مطلوب است. ببینید استدلالش هم نحوه استدلال فهو اعم من المطلوب. می گوید این لازم اعم است. به واسطه لازم اعم نمی شود ملزوم مورد نظر را اثبات کرد. خب حالا این را داشته باشید. برویم در ضمن این بحث مرحوم شیخ یک تعبیری داشته اند. یک موردی را مثال زده اند آن مورد را دیروز یک مقداری سخت هم هست. آن مورد این هست که یکی از مثال هایی که مطرح کرده اند وقف منقطع الآخر بود. گفتند وقف منقطع الآخر آن هم از این سنخ است.

**الذي قيل: إنّه يرجع بعد الانقطاع إلى ورثة الواقف، بناء على انتقاله إلى ورثته حين الموت لا حين انقراض الموقوف علیهم**

بحث سر این هست که یک وقفی هست این وقف بر یک عده افراد خاصی وقف خاص است. این موقوف علیهم اگر از بین رفتند گفته است بر اولاد فلان کس. دیگر اولادش تمام شده اند. اینها در روایات هست که یرجع میراثا. بحث این است که یرجع میراثا یعنی چه؟ آیا معنایش این هست که به ورثه واقف حین موت الواقف باز می گردد یا به ورثه واقف حین الانقراض بر میگردد؟ مرحوم شیخ می گوید دو احتمال در مسئله هست. یک احتمال این هست که ما بگوییم که به ورثه واقف حین الموت بر می گردد. یک احتمال این هست که به ورثه واقف حین الانقراض. برای هر یک از اینها توجیهاتی را می آورد. می گوید این عبارتی که گفته است یرجع میراثا با وجودی که الآن واقف از دنیا رفته است. یرجع میراثا یعنی چه؟ اینجا یک امر فرضی را شارع اینجا ملاحظه کرده است. یک چیزی را فرض کرده است. یک موقعی است که ما می گوییم که فرض می کنیم که اگر میت الآن زنده بود و همین الآن می مرد، مالش چه می شد. کأنه فرض می کنیم الآن میت زنده است و به وسیله این انقراض میت هم از دنیا رفت. پس بنابراین باید بدهیم به وارث حین الانقراض. شیخ می فرماید که، این یک احتمال. این احتمال مورد نظر ما نیست. ما می گوییم یک جور دیگر هم تصویر دارد. که یرجع میراثا بگوییم شارع اینجا کأنه یک حقی برای واقف فرض کرده است. شارع گفته است که ببینید شارع گفته است که واقف، آن زمانی که زنده بود، زمانی که زنده بود اگر موقوف علیهم منقرض می شدند چه میشد؟ به خود واقف بر میگشت. اینجا شارع می گوید که الآن موقوف علیهم منقرض شده اند. خود واقف موجود نیست بدهید به ورثه شان. کأنه آن حق تعلیقی که واقف داشت. که عند الانقراض یسیر مالکا. ان انقرض موقوف علیهم یسیر الواقف مالکا للوقف. این را شارع اینجا برای او حق قائل شده است و این حق را به ورثه او داده است همین جور ورثه الا ورثه. یعنی واقفی که بوده است به ورثه او داده است و از آن ورثه هم به ورثه و همین جور این حق را منتقل کرده است. یعنی در واقع ابتدائا شارع این حق را اعتبار کرده است. به تبع این حق چون شرطش فعلی شده است جزاء اش هم فعلی شده است. یعنی شارع گفته است که یک حقی برای واقف قرار داده ام و آن حق این است که ان انقرض موقوف علیهم یسیر مالکا، خب این حق که به تنهایی کافی نیست برای مالکیت. باید شرط آن فعلی شود تا جزای آن فعلی شود. این حق اگر شرطش فعلی شود جزاء آن فعلی می شود. شارع این حق را گفته است که فعلی میشود. حق که منتقل شد آن وارث حین الموت اگر الآن زنده است مثلا. اگر وارث حین الموت زنده است یک همچین حقی دارد که ان انقرض موقوف علیهم یسیر مالکا. الآن هم شرط تحقق پیدا می کند پس جزا در حق او تحقق پیدا می کند. یعنی مالکیتش به تبع این قضیه تعلیقیه چون این قضیه تعلیقیه را شارع ملاحظه کرده است برای او لحاظ کرده است به او منتقل می شود. خب این دو صورتی هست که شیخ تصویر می کند در مسئله حالا در این مسئله کدام یک از این دو صورت عرفی تر هست؟ یعنی در آن مسئله یرجع میراثا کدام یک از این ها را باید قائل شد یانه؟ من فکر می کنم که وقتی ما می گوییم این شیء به میراث باز می گردد شاید این احتمال اینکه کأنه برای ورثه شارع یک حقی در حال حیات فرض کرده است. این روشن تر باشد یعنی احتمال اینکه به ورثه حین الموت منتقل شود روشن تر باشد. یعنی این در واقع چرا این را می گوید یرجع میراثا. چرا این را می گوید به این دلیل است اصل اینکه میراث می شود به این خاطر است که خود مالک از ملک خودش سلب ملکیت کرده است. این سلب ملکیت اگر محدود باشد طبق قاعده باید به خود مالک برگردد. اینکه شارع می گوید یرجع میراثا به تبع این هست که مالک را، مالکیتش را بقائا امضا کرده است. ببینید من که مالک هستم من مالک هستم نسبت به این مال هم در هنگام انقراض موقوف علیهم هم در هنگام عدم انقراض موقوف علیهم چه موقوف علیهم منقرض شوند چه موقوفٌ علیهم منقرض نشوند مالک هستم. ابتدائا من واقف، ملکیتم اطلاق احوالی دارد هم نسبت به صورت وجود موقوفٌ علیهم هم نسبت به صورت انقراض موقوفٌ علیهم. بحث این است وقف فقط قسمتی از مالکیت من را مزیق کرده است. مالکیت من در فرض وجود موقوفٌ علیهم را این را محدود کرده است از ملک من خارج کرده است. این که اگر موقوفٌ علیهم منقرض بشوند چه باید کرد طبق قاعده اولیه این است که باید مال همان واقف باشد. یعنی یرجع میراثا به تبع آن حق طبیعی است که واقف دارد.

سوال:....

پاسخ: نه رجوع است چون زمانا این جوری است. من این که ملک من هست در یک زمان از ملک خودم خارج کردم. بعد از این اینکه بر می گردد به همان سبب قبل بر می گردد

سوال:.... مثلا من یک ملکی داشته ام این را اجاره داده ام بیست ساله بعد از دنیا رفتم. خب مال ورثه نمی شود بعد از بیست سال بعد مال ورثه می شود آن هم ورثه حین موت من.

پاسخ: بله این جوری است.

سوال:وقف سلب مالکیت از خودم است. بنده این زمین را وقف می کنم برای مدرسه. بعد از این من دیگر مالک این نیستم. کما اینکه من وقف می کنم بر اولاد... وقتی منقرض شد و نسلی نماند

پاسخ: بحث این است که برای اولاد او تا وقتی اولاد هستند به او باشد.

سوال: فرض این است که شرط پذیر است؟

پاسخ: نه اینجا فرض این است که شارع گفته اگر او منقرض شدند به او باز می گردد. به این خاطر من ممکن است تخیل کنم که این اولادش هیچ وقت منقرض نمی شود. به خاطر تخیلم خیال کردم که این شرطی که من گذاشتم، یک شرط طبیعی هست، من وقف می کنم یعنی موقوفٌ علیهم را مالک این شیء قرار می دهم. درست شد؟ موقوفٌ علیهم باید وجود داشته باشند تا مالک باشند دیگر. بحث سر این هست که شارع در واقع در این صورتی که منقرض شده است در واقع کأنه گفته است که خیال می کردید که انقراضی حاصل نمی شود. حالا که انقراض حاصل شد، چون انشائی که شما کردید انشاء خروج از ملک به شرط موقوفٌ علیهم بوده است. برای چی شما این وقف را کرده اید؟ برای اینکه می خواستید آن موقوفٌ علیهما

سوال:...

پاسخ: نسبت به نماء آن. از ملک خودم خارج می کنم ولو نسبت به،، ولی نه منافات با این نکته، نکته را توجه بفرمایید من اصلا برای چی وقف می کنم؟ فرض کنید که من نسبت به استادم علاقه دارم. می خواهم فرزندان استادم چیز نشوند، فرض کنید نسبت به سادات علاقه دارم. عنوان موقوفٌ علیهم. این که شخص یک عنوان خاصی را وقف می کند به خاطر علاقه ای است که نسبت به آن عنوان دارد. می خواهد به خاطر اینکه شخص نسبت به ساداتی که در این ده هستند این سادات از جهت مالی محتاج نباشند. این برای اینکه این سادات این ده این شکلی باشند فلان زمین را وقف سادات ده می کنند. برای اینکه از این ده نروند. هم می خواهد ده آباد باشد سید در آن باشد و از این ده نروند. این فرض هم این کرده است که کأنه همیشه اینها می مانند و ساداتی در این هم وجود دارد. ولی بحث این است که اگر از خود آن واقف می پرسیدیم که دیگر ده ساداتی ند اشته باشند تکلیف این مال چیست؟ بروند و هجرت کنند. اینجا که دیگر برای اینها ملکی قرار نداده است. خب چون مالک اصلی در فرض انقراض موقوفٌ علیهم هیچ اعتباری منافی اعتبار اصل مالکیتش نکرده است آن مالکیت اولیه بر می گردد. بحث این است، این یرجع میراثا به اعتبار بازگشت مالکیت اولیه است. چون مالکیت اولیه من محدود به صورت وجود آن چیز بوده است،

سوال: فرض که شما می کنید که این از ملکش خارج می کند. به آن اصلا نظر نمی کند که اینها خارج بشوند نشوند

پاسخ نه از ملکش خارج می کند همین جوری. علاقه به ملکش ندارد. با وجودی که علاقه به ملک دارد علاقه دیگرش را مقدم میدارد. بحث این است که تصور نمی کند که اصلا این صورت را اصلا در ذهنش خطور نکرده است. این صورتی که ممکن است یک زمان موقوفٌ علیهم منقرض شوند را اصلا در ذهنش نیامده است. بحث سر این است شارع که گفته است یرجع میراثا، این یرجع می خواهم بگویم، ظاهر این یرجع این چیزی است که اراده موقوف واقف یک مقداری ملکیت او را محدود کرده است. خب این ملکیتی که به وسیله اراده واقف به یک جهت خاصی منصرف شده بود یعنی به آن موقوفٌ علیهم قرار بود منافعش به موقوفٌ علیهم باشد الآن بر می گردد به حالت اولش. عرض من این است که ظلاهر یرجع میراثا این هست که شارع یک حقی برای واقف، آن حقی طبیعی که واقف داشته است آن حق را می گوید که الآن به اصطلاح همان حق زنده می شود. من واقف خیال نمی کردم که این ملکم یک زمان ممکن است دوباره زنده شود. از ملکم رفع ید کردم به خاطر رسیدگی به آن موقوف علیهم. نسلا بعد نسل. حالا آن موقوف علیهم حاصل نشد. شارع می گوید همان ملکیت اولیه بر می گردد. آن ملکیت اولیه که برگشت آن ملکیت نتیجه اش این است که وقتی خود واقف نیست به وارثش برسد. یعنی این اعتباری که اینجا در مورد یرجع میراثا هست ظاهرا همین احتمال اولی که شیخ مطرح می کند این شبیه همین ما نحن فیه است. دیگر نحوه استظهار است دیگر. من عرضم این هست که تعبیر یرجع میراثا ظاهرش این است که شارع به همان ملکیتی که ملکیت تقدیریه ای که واقف داشت. یعنی همان ملکیت تقدیری برای واقف فرض، حالا این جوری من عرض کنم اگر این انقراض در زمان خود واقف تحقق پیدا کرد، اگر از یرجع میراثا شما نمی فهمید که به خود واقف بر می گردد. اصلا یرجع چرا تعبیر کند.

سوال: حاج آقا یرجع هم تعبیر نمی کرد میگفت مثلا یسیر میراثا

پاسخ: یسیر میراثا این جور نیست.

سوال:.... علتش این است که وقتی که می گوید این می گردد ارث این مرتکز است در... می گوید ارث آن میت است ...

پاسخ: نه ورثه که الآن هستند یا ورثه که آن زمان هستند.

سوال:...

پاسخ: ان خیلی روشن نیست من نمی خواهم انکار کنم می تواند آن معنا را داشته باشد.

سوال: فرض کنید آن آقا آن موقع میت شده است ...

پاسخ: ببینید یک موقعی ما می گوییم که شارع که گفته است یرجع میراثا یعنی گفته است که این ملک کأنه ملک میت بود در زمان خودش. خب ملک میت بود چه می شد، خب به ورثه اش می رسید دیگر. فرض دوم این است که الآن ما میت را زنده فرض می کنیم.

سوال: بعد آن وقت کی باید ارث ببرد؟

پاسخ: ورثه ای که الآن دارند دیگر. فرض می کنیم...

یعنی فرض می کنیم که این آقا زنده بود. اگر الآن زنده بود به نتیجه اش می رسد. سه تا پسر داشته اند یکی از این پسر ها از دنیا رفته است. الآن باید ببینید چه کسی از ورثه اش موجود است. چه چیزی را باید در نظر بگیرید؟ ورثه ای که الآن موجود است یا ورثه ای که در آن زمان..

تعبیر یسیر میراثا اگر بود، این نکته ای که مرحوم شیخ اینجا تعبیر می کند که و یحتمل الانتقال الی ورثته حین الانقراض بنائا علی انه یقدر انتقاله الی المیت من ذلک الحین. می گوید همین الان ما می گوییم انتقال به میت پیدا می کند. این تعبیر اینجوری کرده است. من این را می خواهم بگویم حتی بنا بر این احتمال هم ممکن است ما بگوییم که به ورثه حین الموت می رسد. شما می گویید که فرض می کنیم که میت تا الآن زنده بود. فقط میت را زنده فرض می کنید بچه هایی که مرده اند را زنده فرض نمی کنید. یک جورش این است که فرض کنید میت زنده بود با همه ایل و تبارش. واقف تنها را می آورید زنده نگه می دارید بچه هایش را عمرش را طولانی فرض کنید. اگر این جوری تصویر کنیم این بازگشت می کند به همان ورثه حین الموت. به این معنا فرض کنید که همین الآن میت زنده بود و بچه هایش هم زنده بود میت مرد خب به بچه هایش می رسد. یعنی بچه هایش را هم زنده فرض. می خواهم بگویم که متعین نیست. مجرد این که حتی یسیر میراثا هم میگفت، بنابر این احتمال دوم یسیر میراثا هم می گفت و این احتمالی که مرحوم شیخ هست متعین نبود این جوری فرض کردن. یعنی متعین نیست که ما فرط میت را زنده فرض کنیم. ممکن است ما بگوییم میت را با همه ایل و تبارش. یعنی هی آن حالت زنده بودن میت را که در نظر بگیریم. ورثه اش را زنده فرض کن بعد همین جور ورثه ورثه را هم زنده فرض کن. حالا اصل قضیه این هست که به نظر می رسد که همان احتمال دومی که مرحوم شیخ گفته. احتمال اول در واقع که احتمال دوم ذکر کرده است آن را چون یرجع میراثا تعبیر می کند. رجوع میارثا به این معنا است که اراده واقف تنها در صورت وجود موقوفٌ علیهم ملکش را مزیق کرده است. وقتی موقوفٌ علیهم از بین رفتند خب به همان ملکیت سابق باز می گردد. این می خواهم بگوید که همان ملکیت سابق باز می گردد. حالا این را هم یک نکته ای فردا عرض می کنم . فرق است بین وقف خاص و وقف عام. از بعضی روایات استفاده می شود کسی که وقف عام می کند، این را حالا فردا توضیح میدهم انشاءالله

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد